

دارند. سلیمان جاه بهادر بنظر ستمن شنو پیشتر و ذمی اخلاق و با مروت و ساده مزاج و تیرانداز
 و سوار بے نظیر بلکه در علم سپاه گری ممتاز و علوی بهمت بدرجه و خوش نویس و بعضی وقت
 مطالو کتاب و در یافت حساب همی نمایند و گاه گاه سرود و توالان استماع میگردد و تشوق از
 سلاح و اسب نهایت امانت مزاج و کسی را که در خانه یعنی محس یا بیرون در مردانه مختار
 می سازند آن هر چه بخواهد بسازد و عنان اختیار خود بدست آن میدارند و بسبب صحبت غیر
 بدند سب گردیده اند و مرثیه خود میسرانید و قدر زرنده است بهجا صرف نمی کنند با صفت حیا
 کیوان جاه بهادر تا حال مثل اطفال صغیر سن در زمانه دایه و دو نامتحن عقل عامیانه دارند
 تا هر آله و له بهادر بنظر اهنیده و سنجیده متواضع و خلیق و کم آزار و سرکشی و تخابن در مزاج
 ایشان نیست بعضی وقت مطالو تواریخ و تشغل و زرش و بیشتر نشست در محل دارند -
 همصام الوله بهاور و مبارز الدوله بمصدق بیت به ز دست جو تو یک عالمی بفریاد است
 برادر دست تو این چه بیداد است به حرکات سوی طینت و تجرت طبیعت متاثره ای بهما چند
 اختیار شرح ندارد نوعی در همه گریز تو ان کرد الاچالاک و بیباکی به نسبت همصام الدوله
 در مزاج مبارز الوله تفوق دارد - امپار الدوله بهادر خویش بنده گانانی حال بمقوله الولد بر الملک
 در تامل اندیشی و حرکات فتور بیج وجهی کنی ندانسته اند - معنی جاه بهادر بر
 عباد الملک بهادر مرحوم محض ساده مزاج به عقل عامیانه از نهید عهد مطلقاً مناسبت ندارند
 و از منجز بیجا خانی نیندونی الجده مهارت در نوشت و خواند دارند -
 قطب الملک بهادر برادر حقیقی معنی جاه بهادر محض ساده مزاج سبک اوصاع دارند در
 مزاج بهادر مغرینو عیاشی بمرتبه که در سماع و سرود از نسبت دیگر برادران خود خیسله
 تفوق دارند - و از سخوت و غرور بیجا خانی هستند - نواب نیر الملک بهادر بنظر دنیا دار
 و زمانه ساز متواضع و خلیق مگر حقیقتاً ناتوان بین و کم حوصله و از عقل رسا که مطلق کلیات
 و معنی جزایات باشند دم از ثبات و قیام مزاج عاری بحدیکه در جواب و سوال عمده قول و
 قرار زبانی بهادر مغربے گرفتار دست آویز محل اعتماد نخواهد بود و چین بحدیکه اگر در سواری
 موته را در راه ببیند سوار می همان قدم باز گردد و از بیرون غسل و تبدیل پوشاک

نموده اند درون خانه خود بیایند اگر احدی از عزیزان و طفلان خود بکسب تقدیر وفات یابد
به تجدید درد دیوار و دروازه بر آورده باز روئے مویه نه بنیند و نزدیک او نزنند -
امین الملک بهادر سبک سیر و سفله مزاج به جنت طینت و قبح سیرت و حد عصر و در عمل آردی
انرا و اتهام یگانه دهر و خیس الطبع و فی المزاج یکیک مثل پوارج در مردم آزاری و خوریزی
نظیر سے ندارد مثل مهاجنان و زراندوزی و مال مردم خوری به طوبی دارد -

شخص الامرا بهادر اگر چه در سر کار دولت مرار قدیم بود عنایت و احترام و بقوت ظاهری
و زجله امرا یان منتخب بوده اند و بطاهر الملیت و آدمیت دارند الاخص ساده لوح مزاج تا مل
اندیش نامحشاش و نادانندی و تلف حقوق مردم خاصه مزاج ایشان است - بیشتر
مزاج مائل نقاشی و تقاضا و بیرون گوی بهر است - شاه بار الملک بطاهر نشایت مزاج و ذکاوت
مگر در باطن از فهمیدنیک و عمده بهر او از دور بینی و قائل اندیشی معراج چونکه از است
بسیب و آبت از سلطو جاه بهادر بنوعی توسل خاص به جناب صاحب زریدنس بهادر
داشتند اند خود را مستحق اعانت از سر کار غفلت مدار میدانند - منصور الدوله بهادر برادر
شهریار الملک بهادر هر چند در علم سپه گری مستیجی و از تدبیر متصد یا نه مگر در لوازم
الملیت چندان بطاهر از شش بهار الملک کمی ندارد - علی یاورد الدوله بهادر و نادر الدوله بهادر
و کامیاب الدوله - پسران نورالامرا بهادر مردم همه ساده مزاج به عقل عامیانه از فهمیدن
و مسانت و استقامت عاری اند مگر علی یاورد الدوله را به نسبت دیگران آدم توان شمر محض بسیار
محموی از سلطو جاه بهادر اکثر لوازمه ادا و اعانت از سر کار صاحب زریدنس بهادر در امور
متعلقه مردم تکوین آمده بود - پسران اعصام الملک نشی رشید الدوله و نجف اس علیخان که
یکی بهر کار نشی و دوی بی بعلاقه عرض بیگی با موراست بک مزاج حوصله چندان رشید ندارند
نظر بر قدامت و الذخورد استحق خدمت عمده میدانند - ضیاء الدوله بهادر در مع فرزندان خود
مزاج و درست کردار و بملاقه دار آن جناب صاحب زریدنس بهادر پیشتر گونه
را بطهم میداشتند - رفعت الملک بهادر راه در رسم تعلقداری برویه ایل بند و لوازم
مزاج اسی کار گزاران سر کار و کن نیکو دانند بهر حال دوی بهادر معز سابق نه قابل تملیف بود

و نه چندان لایق خدمت بود سکن آذربخمت نیت خود به نام شده از نظر با افسانند با انفعال
 خانه نشین اند مرزا محمد علی پسر مستقیم الدوله مرحوم - مرحوم مذکور در مقدمه سوواگری مستثنای زمانه
 و منتخب روزگار مگر از هم کلیات و نهیید عمده مقدمات و وزارت دور بینی و مال اندیشی معاصر میرزا
 چنانچه از هفت عقل بانی بنا، فساد ما بین میر عالم مغفور و جناب زید پدش حیدرآباد گردید با لاف
 بعلت موثک و درانی از بلده حیدرآباد اخراج گردیده به مقام جاگیر خود بگونت ساخت و عمده
 در آن حینکه میر عالم مغفور مغزول از کار و سلطنت شده در گوشه از و امنزوی بود نه تنها
 خشونت امیر دربار میر عالم بر زبان آورد و از او دست نقد و جنس میر عالم که در
 تحویل بهادر مغزول بود استادگی سیاحت چنانچه این معنی ناگوار خاطر میر عالم شده و در وقتیکه
 مدارالهما شد و آمدن بهادر در حیدرآباد گردیدند ان با هم راه در رسم نبود بعد انتقال
 مغفور بسبب حرکات ناشایسته باز اخراج گردید چاروناچار در جاگیر خود گزرا و قات
 سیاحت و باقتضای نا تنهی اکثر دربار آمدن خود به حیدرآباد و توسل از سر کار جناب صاحب
 زید پدش بهادر میجست چنانچه بهمین آرزو نهادیم **ربیع الثانی** در جاگیر خود در حالت گردن در پیش
 مرزا محمد علی هر چند بدون نذرانه قایل بر جاگیر والد خود شد لیکن سفله مزاج شراب خوار فاج
 از آدمیت است - پس آن بهرام الملک مرحوم هر چهار پسران مرحوم که با نفع بقیه حیات
 بمصدق مصره این خانه تمام آفتاب است - در چهل و چهارت معه والد خود مستثنای زمانه
 و یگانه روزگار و از وزارت اعلی و آدمیت مطلقا دور از کار که محافل و مجالس گشتگو نمودن
 بلکه یکد و مشت با هم آوختن از جمله صفات مشا ابریم است - حاکم الملک نظام یار الدوله نظام
 یار جنگ هر چند از هم کلیات و نهیید عمده مقدمات مقرر مگر بشیرین زبانی و زیم بیانی و
 خنده جبینی و سنگینه پیشانی منظر خاص و عام و باقتضای سلامت روی انزوی در وقت
 غزل میر عالم مغفور از نظر کار گزاران سرکار بنده گمانی نیستاده از حالت خود منزل نشدند
 و بلاقه داران جناب زید پدش بهادر بسبب میر عالم مغفور ابطه معنوی از قدیم میدارند -
 کو تو آل بلده حیدرآباد و حیدرآباد فیضآب جنگ مرحوم هر چند نظامی از نقابت عاری و سبکی
 و سبک سری بر وضعیت ظاری بود مگر دنیا دار و زمان ساز و رعایت محلات پناهی و -

و پیش بر خاص و عام رای داشت و قیام مشارک بر محض بساخت و باخت راجه خوشحال خندان
 پسر گلانش که بر عهد که کوتاهی صرف با عانت راجه چند و عمل بهادر مامور است محض ساده لوح و تجربه
 و از فن و فریب کوتوانی و هر یابی بر کنار است - قاضی بلده شریعت المشرفان مرحوم در علم و نفس
 نقیب علما و حیدر آباد مگر ساده لوحی از علم کلیات و فهمید جزئیات معر بودند با وجود این همه بطبع
 اینکه خود را و خیل امور دنیا است سازند در وقت گذشته با ستم ظهار دوستی مولوی مقرر ممل کردند
 لیکن بمصدق هر کار و به هر مردی از لوازمه این کار چنانچه باید عهد بر انشد و ازین سو
 رانده و از ان سو مانده از نظر با افتادند و الفقار خان پسر گلان قاضی مرحوم که از سه سال
 بعد انتقال والد خود با مرخصی مامور است فی الجمله نسبت دیگر برادران خود علیت ار و لیکن محض
 ساده لوح و مثل طلبه بهواد و هوس امتزاج دارد - سکندر یار جنگ نمک مزاج با لطاف حقوق
 مردم مستثنا زمانه بعضی عاقلانه و در بد باطنی و بد نفسی یگانه زمانه - اکبر یار جنگ در شخصیت و بیباکی
 ظاهری ممتاز مگر نمک مزاج اندالیا در اجرائی کلوز نامتی الامکان حاضر و در ادای حقوق
 مردم قاصر نمیشد - سید محمد علیخان بطاهر فهمیده و سنجیده دنیا دار زمانه ساز جو فرزندش گنیم نما
 و در فضولی و مبالغه مستشار و بهر دو در سلیقه جزئیات چنانچه باید و نشاید بطولی دارند مگر در فهم
 کلیات و رسائی عمده مقدمات دخل ندارند در علم و نوشت و خوانند معر محض اند و بگرم جویم
 محبت و اخلاص اپناشته و از تجربه بجای نمانند و معنی رشوت میگیرند و در خطیر جمع ساخته و
 خود را مستحق عمده خدمات میدانند و از امیران شاه جهان آباد خود را قرار داده تادنی فرزندان
 خود به قریب در خاندان عا و الملک مرحوم کرده اند لیکن در نیجاکسی از آنها ایشان واقف نیست
 همانقدر که صدر گزشت - نشی باقر الحسینی که بهتری رسل صاحب بهادر تلمیذ علم فارسی از نشی مذکور
 بنمیردند و با دوا بهادر و موصوف از سر کار راجه چند و عمل بهادر جاگیر و غیره بقدر آوده هزار روپیه
 فرور یافته بود چنانچه نا حال بحال است از بکر سفله مزاج حرص و طمع شدت در مخرج غالبند
 نشی مذکور در سال ۱۱۰۰ هجری در گزشت پسر نشی مرحوم که صبیه شقایق خان حکم منسوب است ازین
 باعث جاگیر و غیره بحال است باقر علیخان پسر فتح علیخان پسر الماس علیخان مرحوم که باقی بر
 بوکالت نور الامر مرحوم بود رویه مشارک الیه مطعون خلافت و محل اجتناب است یعنی در گرفتن

قرص بی محابا و صرف همت در اخراجات ارباب نشاط و بمقدور در خمر و شرب و نیز در کرب و
 یگانه کوهر - مولوی محمد حسین و مولوی غلام حسین مولوی میاں مسطورین در ابتدا و ملازم میر عالم مقبول
 و بعد آن بوساطت رفاقت میر الملک بهادر در سرکار جناب صاحب زریدنس صاحب آبد
 میداشتند مولوی اسود ظاهر از زمانه ساز و سازه مزاج و مولوی ابیض بد و فتویٰ ممتاز چنانچه
 در سال گذشته در عشق کدام فاشه از اقربایان قاضی بلد مناقشه شد مولوی ابیض قابویا فته
 گوش حرف خود تراشیده و مفروز شده در موضع جاگیر خود سکونت کردند در قریب ده دست
 جوانان در انبار سیده بینی مولوی ابیض برید الحال از روی نادیدنی خود در همان موضع جاگیر
 سکونت دارند - شرف الدین خان محمل مزاج و مسک دور رفتن رشوت بد طوطی دارد -
 دلاور خان عرض بیگی راجه چند و عمل بهادر غریب کشف مردم آزار در تلف حقوق نوکری پیشه علاقه
 خود مستشار و هر دو مسک مزاج نور الله خان برادر زاده عرض بیگی مذکورش بلیر میرزا گرداد و
 و بد طینت مطلق کوه را گاه را گاه نمودن شیوه خان مسطور است و در سلیقه نوشت و خواند
 چند ان مهارت ندارد مگر خود را مستحق کار عمده میدانند - حکیم شغابی خان اول بنفارش در علم
 صاحب در سرکار راجه چند و عمل بهادر ملازم شد الحال بتوسل حکمت بقریب مصیبت راجه
 مفر فایز شد و در معاملات نیز دخل دارد و راجه مفر مستحق حکم مذکور را محل اعتماد میداند چونکه
 مرد سن و جهان دیده است در معامله نیز مجرب است - باقر علیخان و غیره پسران سخن خان
 مرحوم خان مسطور فاضل زبردست و در طبابت از ابله باربلده ممتاز خود را سنجیده و فهمیده
 گذرا وفات دارد اقربای حکیم ذکار الله خان شاه جهان آبادی است شیخ حسین از عمده
 ستر چهار سال بوساطت خوش آمدگویی در مزاج راجه چند و عمل بهادر دخل دارد و میرزا گرد
 شراب خوار و خوش آمدگویی انتہا ندارد و موثک دوانی از امراء شرف قاصان در مولی شتر
 پیش هر یک رفتن مرجع دشمن غمازی و ابله فریبی گفتن ضحیه شیخ مسطور است - سرد جنگ آواری
 قریبان جناب مولوی نوح الدین صاحب قدس سره و از قدیمان سرکار آصفیه بخوش طبعی و نیک بینی
 گذرا وفات پیاوند - جعفر لار جنگ کوکه بندگانی حال بهر چه گوی منصف اند یعنی شرب خوار
 مردم آزار بد طینت به مزاج در تلف کردن حق غریب بد طوطی دارد - محکم جنگ و تهور جنگ پسران

و اور الملک مرحوم هر دو سبکسر و سفله مزاج مصرف و عیاشی خارج از بحث اند و با قضا
 سفاقت از تکیه بیجا غایب نیستند منور جنگ خلف نظر اوله مرحوم مرد ساده لوح بغفل
 غایبانه نه قابل بزم نه آدم نرم از نام بزرگان خودمان در سرکار آصفیه می یابند و گذراندن
 دارند توت جنگ بی بجه راه در رسم در باره واری موافق رویه این سرکار دارد چندان قابل
 تعریف نه نهایت لایق خدمت (راجه چند و عمل بهادر در پاس درسی نوازم مودت و اتحاد
 تنوب دیگانه و بگرم جوشیهای محبت و ارتباط مستثنا از زمانه پیوسته مراتب محبت و احسان
 متوسلانه از سرکار عظمت مدار مرغی و مسلوک داشته اند و همیشه از سرکار صاحب بزرگ
 بهادر امداد و اعانت در امور ت راجه صاحب مفرجهل آمده است با چندین سخانت جسمانی
 بخوبی اجرائی امور ت سرکار میازند در ظاهر داد و بخش و سخاوت بسیار لیکن در حقیقت امان
 مردم آزار که اهدی از مولان بی حمایت را و نگذاشته اند و بر سر تک چشم توقع داشته
 هر چند هر روز بازار سخاوت گرم میدارند لیکن مثال آن طیب حادثی این مقال که
 طیبی سرگناه گورستان رفتی چادر بر روی خود کردی مردمان پرسیدند که سبب این صیبت
 گفت که از هر دوگان این گورستان شرم میکنم زیرا که از دوائی من مرده اند جناب
 بهاراج اندیش عاقبت میدارند و از خدام شرم ندارند لالم سجت - راجه گو بنده بخش به ساد
 بفراخ حوصلگی در سائی مقدمات عمده چندان از بهاراج راجه چند و عمل بهادر کمی ندانند الا
 در داد و بخش کو بموقع خرج دارند دوراخذ و انتراع مال مردم بکیای زمانه که تریب کر و ریو
 جمع کرده اند - راجه را و ربهها بهادر در سرکار آصفیه از قدیم مورد عنایت و اکرام و عودت
 احترام مانده هر چند بظاهرا نهایت دادمیت دارند مگر محض ساده لوح و صرف سیای مزاج
 در عهد میر عالم مغفور بقصودا وانی از بلده افران گردید بمقام جایگز خود سکونت میداشتند -
 راجه شیوراج پرستاد دنیا دار و زمانه ساز سنجیده و فهمیده از قدیم در سرکار جناب صاحب
 زرین پس بهادر یک گونه راه در رسم متوسلانه داشته است - راجه جنگ چون داس و کل
 بقص سلیم در و پیستقیم واقف آئین و کالت ابل بند و اهر طرز مردار اهل دکن و شخصیت
 و ابلت پیوسته آمد و رفت کور سرکار جناب صاحب زرین بهادر داشته اند و همیشه از سرکار

محمد روح انداو و اعانت دوستانه در مقدمات و کالت راجی مقرر مبل آمده است. لگه و آرام
 متصدی به خیال گرم بازاری خویش در سرکار جناب صاحب نیشن بهادر آمد و رفت دارد
 گمر مشارالیه شخص هر جایی و از ذوق حسونی خالی نیست. راجه بالکشن برادر بنی عسمر
 راجه چند و محل بهادر در امور ات عمده رسائی ندارد. و مزاج عامل بیعاشی و سفله مزاج اند
 مال عوذا بسیار دارد. راجه سکه به عمل منسوبه راجه گویند بخش بهادر نهایت مصرف و
 عیاشی چندان حوصله ندارد. راجه و بیب چند خویش بهار راجه چند و محل بهادر نهایت مصرف
 و به معاشی و در گزشتن قرض میطلوبی دارد. راجه خویش حال چند متصدی
 خوب و رینو قستی نظیر اماره گرفتن رشوت و مساک یکتا و خانه برانداز راجه خوب چند
 پسر راجه کیول کشن متونی در علم سیاق و سنگاه مرد ساده از کیفیت دفتر با مطلع هنوز
 نو آموز چندان مشق و استعداد ندارد در راجه دیگر راجه در جزواری دفتر و اقیقت
 و جواب همیشه زاده خوشحال چند است راجه نیم دنت متصدی برزس ابا جوهر اعانت
 و دیانت و پاس رفاقت دارد در راجه بال کند و راجه بهوانی برشتا و دوز نوشت و خواند خاناک
 سلیقه دارند اما صفاک در انشی راجه دیا بهادر مصرف و مزاج بله و خوب روح رسائی نمیدارد
 راجه سگور در در عامل پیشه بفتور و دخل بازی و عیاشی و شراب خوار و مصرف و رفد پاس
 قدامت نان می یا بند راجی راجه سیر را و در فن متصدی گری یا ققت و وقت دارد و محل
 بهار راجه چند و محل بهادر است راجه پال چند برادر راجه چند و محل بهادر عامل پیشه در
 سوال و جواب نمیدارد ان در رشوت گرفتن دستگاه و اندک سخت مزاج دارد راجه
 رکعنا هبه داس چو دهری بهل خانه و جنسی سرکار عالی واقف کار خانه جات متقلب و
 متصرف مدهو چو دهری پسر نهو چو دهری کوتوال بیگم بانار در مزاج رشوت و دستخا گیری
 بسیار دارد راجه کم کرن تبینه راجه سولج و نت متونی در فن سیاق مهارت دارد و
 وقیقت دفتر راجه انت راجه راجه اند را و سیاحتی نو آموز و حوصله اش ظاهر شده
 راجه پال چند برادر راجه بال کند سر رشته دارد در راجه بنی در سیاق دستگاه دارد
 راجه گویند نراین پسر راجه نیمونت نو آموز چندان حوصله ظاهر ندارد راجه پسر داس

مذکور پسر بهوج راج پنڈت متوفی بلاقه مقصدی گری در وقت نظامت نجات نبی از نزد عظیم الدوله
 بود آدم خوب و معالطه دان رائے نارائن راو جالگیر دار بمینل کبٹ پھیکا سد یوانی بادشاہی سردار
 و کاروان و بادیا نت و محیط و فائز سمد ہی راجہ شتیام راج متوفی و تہل اس عینی پسر بہنا راو برادر
 پرناب دنت مرد و عزیز و خانقانی مور اعتبار بسیار دارد راجہ جگد یو پسر راجہ کلیان راو خوش
 انتہی بانی ہمیشہ عہد ہی سیند ہیہ درینجا حاضر است سردار زاہہ است کشور و لعل سنگھ
 پسر راجہ جودہ سنگھ قلندر صوبہ مجھ آباد سید مرد سپاہی قدری معاش دارد ای جی کشن داد
 در رسالہ غلام سپہ خان مرحوم سر رشتہ نولیندہ گری و در فن بیاق و سنگگاد دارد
 پنڈت راو پسر مادہو راو بہا اور راجہ کیشور راو وکیل مرسلہ مرد سلیم الطبع رائے چیلہ رام مقصدی
 سرکار نواب غیر الملک بہادر امرت راو وغیرہ متصویان دفتر استیفا مارہو سنگھ رام پنڈت
 دار منصبداران در نظام سرداران اوراہ و رسم درست یکن بک مزاج - فقط
 تا اینوقت ہرچہ کیفیت موجودہ بود حوالہ تسلیم یادگار رقم نمودم کہ بمطالعش یادگارم
 باقی باشد و کیفیت طبقات آئندہ ہرکہ مانند آنها داند۔

